



Evidential Challenges of an Agnostic for Theists and Atheists

Gholamhossein Javadpour¹ 

Submitted: 2024.06.19

Accepted: 2024.08.19

Abstract

Agnostics maintain that one cannot/should not arrive at either an affirmative or negative belief regarding the existence of God, and the correct epistemological approach on this matter is suspension of judgment. This approach typically emerges within an evidentialist framework, where the epistemic validity of a proposition depends on the proofs and supporting evidence. If the available evidence fails to decisively affirm or deny the proposition, then the appropriate response is silence. From the agnostic perspective, the theism/atheism dichotomy is problematic for three reasons: (1) Theistic and atheistic beliefs are neither presuppositions nor basic and self-justifying propositions; (2) There is insufficient evidence to support either position, and all purported evidence is flawed or invalid; (3) Even if the evidence is considered successful, the arguments on both sides ultimately balance out, leading to epistemic equivalence. Consequently, all epistemic paths lead to the suspension of judgment, and neither theism nor atheism can claim valid epistemic justification. However, the agnostic position may be excessively stringent. The wholesale rejection of all evidence and the claim that the arguments are perfectly balanced risk leading to a form of radical skepticism. Moreover, by refusing to acknowledge the approach of the believers, agnosticism disregards the rationality of theists and atheists alike, failing to recognize the intellectual virtues that may underlie their respective positions.

Keywords

agnosticism, evidentialism, epistemic equivalence, basic beliefs, theism, atheism





چالش‌های قرینه‌گرایانه لادری گرا پیش‌روی معتقدان

غلامحسین جوادپور^۱ 

پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۲۹

دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۳۰

چکیده

لادری‌گراها معتقدند در باب وجود خدا نمی‌توان/ نباید به باور ایجابی یا سلبی دست یافت و رویکرد معرفتی درست و موجه در این زمینه، توقف است. شکل‌گیری چنین رویکردی اغلب در بستر قرینه‌گرایانه رخ می‌دهد. هنگامی که اعتبار معرفتی یک گزاره به قرائن و شواهد پشتیبان آن باشد، اگر قرائن نتوانند سلب یا ایجاب گزاره را تعیین بخشند، آنگاه درباب آن باید سکوت کرد. لادری‌گرا نسبت به دوگانه خداباوری/خداناباوری معتقد است آنها: (۱) نه پیش‌فرض هستند نه گزاره پایه و خودموجه؛ (۲) شواهد کافی به سود هیچ‌یک وجود ندارد و شواهد ادعایی جملگی مخدوش و نامعتبر هستند؛ (۳) اگر شواهد را موفق بدانیم، درنهایت و پس از وزن‌دهی متکافی هستند. بنابراین همه مسیرهای معرفتی به توقف داوری ختم می‌شوند و نه خداباوری و نه خداناباوری نمی‌توانند توجیه معرفت‌شناختی معتبری داشته باشند. با این حال، نگاه لادری‌گرایانه بیش از اندازه سخت‌گیرانه است و خدشه در همه شواهد و ادعای هم‌وزنی آنها، چه بسا او را به شکاکیت فراگیر بکشاند. ضمن این که لادری‌گرا، با به رسمیت نشناختن رویکرد باورمندان، معقولیت ایشان و اتصاف آنها به فضایل فکری را نادیده می‌گیرد و همه را در نیل به اعتقاد سلبی یا ایجابی تخطئه می‌کند.

کلیدواژه‌ها

لادری‌گرایی، قرینه‌گرایی، تکافؤ معرفتی، باورهای پایه، خداباوری، خداناباوری

۱. استادیار گروه کلام، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ایران. (javadpour@irip.ac.ir)

مقدمه

لاادری‌گرایان موضع نهایی درباره وجود خدا را توقف داوری و اعلام بی‌باوری در این زمینه می‌دانند. در نگاه ایشان، در نبرد معرفتی بین خداباوران و خداناباوران نمی‌توان هیچ یک را فاتح دانست و با اطمینان خاطر و قاطعیت معرفتی یکی را بر دیگری ترجیح داد. در چارچوب قرینه‌گرایی، افراد معتقد (خداباوران یا خداناباوران) در صدد انکار دلایل طرف مقابل و اثبات دلایل خود هستند؛ اما لاادری‌گرایان معتقدند هیچ یک از دو باور به وجود یا عدم خدا بر دیگری برتری معرفتی ندارند. در گام نخست، فرد معتقد (خداباور یا خداناباور) می‌تواند ادعای تقدم معرفتی یا پیش‌فرض بودن باور خود را کند و وظیفه اثبات را بر عهده طرف مقابل بگذارد؛ در گام دوم می‌تواند پایه و خودموجه بودن مدعای خود را ادعا کند؛ و در گام بعدی داشتن شواهد به سود خود و علیه مدعای رقیب را پیش کشد. لاادری‌گرا با دو مدعای نخست مخالف است و آنها را فاقد دلیل کافی و تنها بیان ادعا می‌داند. در مواجهه با مدعای سوم نیز او معتقد است چنین شواهدی به سود هر یک یا اساساً وجود ندارد و همگی نامعتبر است یا شواهد طرفین برابر و در نتیجه ساقط است. در نتیجه همه راه‌ها به سوی دفاع از خداباوری/خداناباوری عقلی مسدود است، و براساس یک نگرش قرینه‌گرایی باید داوری درباره ترجیح یکی از اینها بر دیگری را متوقف کرد. البته در رویکردهای غیرقرینه‌گرایی می‌توان از عناصری همچون شهود، تجربه دینی، عمل‌گرایی و مصلحت‌اندیشی، کارکرد درست قوای معرفتی و... بهره گرفت، و لاادری‌گرایی در این بافت به این معنا است که از این دریچه‌ها هم راه به سوی فهم وجود یا عدم وجود خدا بسته است. ذکر این نکته لازم است که لاادری‌گرایی جنبه‌های گسترده معرفتی و غیرمعرفتی دارد، اما این مقاله تنها جغرافیایی از چالش‌های قرینه‌گرایی پیش روی معتقدان را گزارش و تحلیل می‌کند تا بزننگاه‌های بحث روشن‌تر شود. روشن است که تحلیل هر یک از این چالش‌ها خود مجال موسع می‌طلبد. همچنین در برشمردن چالش‌های لاادری‌گرایان پیش روی معتقدان، گاه چنین اشکالاتی در آثار ایشان موجود است که به فراخور بحث بدان‌ها ارجاع داده شده است و گاه اشکالاتی فرضی بیان می‌شود که معتقد باید در برابر آنها از خود دفاع کند.

لاادری‌گرایی قرینه‌گرایی

همان‌طور که نظریات توجیه معرفتی به دو دسته کلی قرینه‌گرایی و ناقرینه‌گرایی تقسیم می‌شوند، ادعای بن‌بست معرفتی در زمینه خدا نیز می‌تواند دو گونه باشد. البته سرشت لاادری‌گرایی چه در دوران ظهور آن در قرن نوزدهم و چه در تلقی کنونی آن در فلسفه دین معاصر، اغلب مبتنی بر قرینه‌گرایی معرفتی است که با تلقی ایمان «گزاره‌ای» ظهور و بروز می‌یابد. اما گاه نیز از این چارچوب فراتر می‌رود که نمونه آن «لاادری‌گرایی ضروری»^۱ است که ناتوانی ما از شناخت خدا را نه در مشکی از جانب استدلال و قرینه، که به طور کلی نقص قوای شناختی ما از درک موجود متعالی می‌داند. پس محور این مقاله استدلال‌های قرینه‌گرایی است که در باب وجود خدا توقف داوری را موضع درست می‌دانند.

موضع لاادری‌گرایی را در یک خوانش قرینه‌گرایی موسّع می‌توان چنین تنسیق کرد:

در موقعیتی که قرینه/قرائن کافی به لحاظ منطقی از گزاره P پشتیبانی نکند، و در عین حال، از گزاره‌های مقابل $P_1, P_2, \dots, P_n$ نیز پشتیبانی نکند، باید از داوری معرفتی در باب همه گزاره‌های $P, P_1, P_2, \dots, P_n$ خودداری کرد و عدم دلیل به سود هر یک دلیل بر عدم یا وجود یکی دیگر نخواهد بود.

این نمای کلی از این دیدگاه است که با تطبیق آن بر مقوله وجود خدا، قرائن موجود در مجموع بی طرف هستند و نه وجود و نه عدم وجود او قابل تصدیق نیست و باید در این باب به بی باوری (عدم باور به طرفین گزاره) گرایید. در باب اعتقاد به وجود یا عدم وجود خدا، یا قرائن به سود هر دو طرف هست یا به سود هیچ کدام نیست یا تنها به سود یک طرف است. از نگاه لادری گرا، حالت سوم متصور نیست و هیچ یک از خدا باور و خدا ناباور دلایل قاطعی به سود خود در اختیار ندارد که رویکرد رقیب را شکست دهد. در نگاه برخی لادری گرایان، حالت نخست اتفاق افتاده است که باید به تکافؤ قرائن حکم کرد. حالت دوم نیز در میان لادری گرایان طرفدار دارد. با این حال، برخی را عقیده بر آن است که عدم قرائن به سود خدا باوری کافی است تا به خدا نابآوری حکم کنیم و نوبت به ارزیابی قرائن خدا ناباور نمی رسد تا در صورت فقدان آنها به لادری گرایی حکم کنیم (Scriven 1966, 103; Hanson 1972, 323). لادری گرا در مقام مواجهه با خدا باور و خدا ناباور مدعی است قرائن و شواهد ادعایی آنها برای دفاع از مدعا با چالش های مختلفی مواجه است که در نهایت هیچ یک را موجه نمی گرداند (Le Poidevin 2010, 14).

ساختار این مقاله، بر اساس وجود یا عدم وجود شواهد به سود هر طرف گزاره «خدا وجود دارد» تنظیم می شود. بنابراین اگر e_1 و e_2 را به ترتیب شواهد به سود خدا باوری (p) و خدا نابآوری (q) در نظر بگیریم، آنگاه سه حالت کلی وجود خواهد داشت:

الف) e_1 و e_2 وجود ندارند؛ در این صورت:

الف-۱) پیش فرض روشی وجود دارد: همان معتبر است بدون ارزش صدق ($p \vee q$)

الف-۲) پیش فرض حقیقی وجود دارد: همان معتبر است با ارزش صدق ($p \vee q$)

الف-۳) پیش فرض وجود ندارد: توقف ($\sim p \wedge \sim q$)

ب) یکی از e_1 و e_2 وجود دارد؛ آنگاه آن قرینه:

ب-۱) کافی است: التزام به آن گزاره جایز/لازم است. ($p \vee q$)

ب-۲) ناکافی است:

ب-۲-۱) اگر معیار تنها وجود شواهد کافی باشد: توقف ($\sim p \wedge \sim q$)

ب-۲-۲) اگر هر میزان شواهد پذیرفته شود: پذیرش گزاره شاهددار ($p \vee q$)

ج) e_1 و e_2 هر دو وجود دارند؛ در این حالت:

ج-۱) متکافی هستند: توقف ($\sim p \wedge \sim q$)

ج-۲) متکافی نیستند؛ آنگاه:

ج-۲-۱) یکی کافی و دیگری ناکافی است: پذیرش گزاره با شاهد کافی ($p \vee q$)

ج-۲-۲) هر دو ناکافی هستند: یا توقف ($\sim p \wedge \sim q$) یا ترجیح گزاره با شاهد قوی تر ($p \vee q$)

پس در میان حالات متصور، گاه اعتقاد به وجود یا عدم وجود خدا متعین است و گاه توقف داوری. در ادامه با ترسیم حالات معرفتی یادشده، به نحوه مواجهه و استدلال های لادری گرا در برابر معتقدان پرداخته می شود. لازم به یادآوری است که لادری گرایان گاه دیدگاه خود را پیش فرض و بی نیاز از استدلال می دانند، چنان که فلو (Flew 1972) می گوید، و گاه برای آن استدلال می کنند که این استدلال در جهت نادرستی موضع گیری به نفع یکی از طرفین و الزام به توقف داوری در آن باب است. مواردی که در (ب) و (ج) برشمرده شده از این سنخ اند.

۱. عدم وجود شواهد

تحقق نیافتن شواهد به سود هر دو طرف، گاه در نگاه همه (معتقدان و لادریان) است و گاه تنها در نگاه لادری. در حالت نخست، توافقی بر سر این بحث وجود خواهد داشت و اختلاف تنها بر سر نتایجی است که از این موقعیت معرفتی گرفته می‌شود. اما در حالت دوم، بحث ناظر به چالش‌هایی است که لادری‌گرا پیش روی معتقدان قرار می‌دهد و همه شواهد ادعایی آنها را ابطال می‌کند. بنابراین تبیین و ارزیابی نگاه انکاری لادری‌گرا نسبت به شواهد مهم است. در زمینه انکار شواهد از سوی لادری‌گرا می‌توان از انکار دو دسته شواهد شهادتی^۲ (اعتماد به گواهی دیگران بر صدق یک گزاره) و غیرشهادتی^۳ (مواردی چون اعتبار گزاره بر اساس استدلال، شهود، حس و حافظه) سخن گفت:

(الف) انکار شواهد شهادتی: در حالت اول، لادری‌گرا مدعی می‌شود: شهادت(های) قوی به نفع هیچ یک از طرفین وجود ندارد و موارد ادعایی هم فاقد ارزش و مخدوش هستند (صغروی) یا اساساً شهادت به کلی در باب وجود خدا حجیت ندارد (کبروی).

در بخش نخست، او موجه نیست. زیرا بسیاری از خداباوران و خدا ناباوران شهادت‌های خوبی به نفع باور خود در دست دارند و مراجع فکری^۴ و انسان‌های برجسته به لحاظ فکری در هر دو طرف به سود مدعا شهادت داده‌اند. تاریخ دین، اندیشه و فلسفه مملو از این شهادت‌ها است و برای برشمردن مصادیق این شهادت‌ها و تحقق این منبع معرفتی برای وجود یا عدم وجود خدا معضلی پیش روی معتقدان نیست. این شهادت‌ها هم موجودند و هم قوی؛ هم در مراحل ابتدایی تفکر و اندیشه بشر بوده‌اند و هم در میانه و انتهای آن. در بخش دوم اما ارزش معرفتی گواهی قابل مناقشه است و برخی نیز آن را منبع مستقلی برای معرفت به شمار نیاورده و ارزش آن را جز به ارزش طریق معرفت برای آن شاهد ندانسته‌اند. چنان باوری یا برای او پایه بوده یا مبتنی بر قرائن که هر یک فرآیند حجیت خاص خود را دارد و معرفت‌شناسان برجسته‌ای به این سخن اذعان کرده‌اند (Konyndyk 1991, 319). در نتیجه مباحث ذیل شهادت در نهایت به نظر نهایی در باب قرائن غیرشهادتی بازمی‌گردد. همچنین مناقشه در نپذیرفتن شهادت در باب اموری چون وجود خدا که امری علی‌الادعا متعالی و برتر از مشاهده حسی است، بیره نیست؛ به ویژه اگر قرائن علیه چنان وجودی کثرت و قوت معرفتی داشته باشند.

(ب) انکار شواهد غیرشهادتی: به اعتقاد لادری‌گرا، هیچ شاهد معتبری به سود یا علیه خدا باوری وجود ندارد و هر آنچه هست اخبار این و آن است؛ زیرا:

(ب-۱) یا همه آنها مخدوش هستند و نقض‌ها و نقص‌هایی که درباره هر برهان وارد شده نشان از آن دارد که نمی‌توان از آنها انتظار نتیجه‌ای چون اثبات خدا را داشت و در اردوی هیچ کدام دلیلی متقن، عقلانی و قانع‌کننده که همگان یا اغلب بپسندند یافت نمی‌شود. برای نمونه، کنی می‌گوید: «هیچ کدام از استدلال‌ها به سود خدا را قانع‌کننده نمی‌یابم و در همه آنها می‌توان کاستی‌هایی یافت. همین طور هیچ استدلالی علیه وجود خدا را نیز قانع‌کننده نمی‌یابم و در همه آنها نقایصی یافت می‌شود» (Kenny 1992, 65). تیغ تیز این رویه بر هر برهانی به سود یا علیه وجود خدا فرود می‌آید. البته که هر یک از این استدلال‌ها با نقد هم عقیده‌ها و مخالفان مواجه بوده و شاید نتوان استدلالی را یافت که اشکالی به آن نشده باشد؛ اما چطور می‌توان پذیرفت که این اندازه از انسان‌های باهوش و ملتزم به فضایل فکری، بدون داشتن دلایل خوب و کافی، چنان عقیده‌ای در این زمینه در پیش گرفته‌اند؟ هم خدا باوران و هم

خداناباوران استدلال‌هایی بر مدعای خود اقامه کرده‌اند که قرن‌ها در معرض نقض و انکار جمله آنها دور از عرف معرفتی است. همه آنها با اشکال مواجه بوده‌اند؛ اما لادری‌گرا مدعی است همه آنها مخدوش و فاقد ارزش معرفتی لازم و کافی هستند. این وظیفه معرفتی خطیر لادری‌گرا است که اگر از عهده آن برآید، راه برای حجیت موضع او تا اندازه بسیاری هموار می‌شود.

ب-۲) نوع قرائنی که در باب وجود خدا اقامه شده نادرست است، زیرا قرائن در باب وجود او باید شبیه قرائن در باب وجود امور مادی باشد. در نتیجه علم الهی در روش شبیه علم طبیعی است. با این فرض، قبل از احراز وجود/عدم وجود خدا، نمی‌توان برخی داده‌های تجربی را معطوف به وجود خدا و دال بر آن دانست؛ زیرا ممکن است حاکی از وجود یک امر طبیعی باشند. ما در گام نخست، تصویر و پیش‌ذهنی از خدا نداریم تا بتوانیم بگوییم آن امر اثبات‌شده خدا است، نه یک عقل طبیعی پنهان و رای یک پدیده خاص. در نتیجه ابتدا باید خدا با روش تجربی اثبات شود و سپس، بر اساس دلایلی بیشتر، اثبات شود که او امری فراطبیعی است (Mizrahi 2017, 4-10; Wilczewska 2020, 6). این در حالی است که اغلب آنچه به مثابه قرینه در باب وجود خدا تلقی شده با قرینه رایج در علوم تجربی متفاوت است و تلقی این بوده که به چنین شباهتی نیازی نیست (McKim 2001, 94-97).

پس:

(۱) مجموعه قرائن در دسترس و معتبر نه به نفع گزاره p و نه q دلالت تام و تمامی ندارند؛

(۲) در نتیجه هیچ کدام از p و q حجت و موجه نیستند و باور به هر یک از آنها به یک اندازه نامعقول است.

(۳) پس موضع معقول، توقف معرفتی است.

برخی خداناباوران معتقدند در این زمینه نیازی به جستجوی هر دو نوع $e1$ و $e2$ نیست و با نبود دلیل به سود یک طرف، نوبت به ارزیابی دلیل طرف دیگر نمی‌رسد و باید همان‌جا حکم کرد: «نداشتن دلیل بر درستی یک ادعا، دلیل خوبی بر نادرستی آن است» (Hanson 1972, 323) و «از این که دلیل خوبی بر وجود X در دست نداریم، معمولاً استدلالی بر عدم وجود X شکل می‌گیرد» (Hanson 1972, 310)، یا به گفته اسکریون (Scriven 1966, 103)، وقتی دلیلی در دست نیست، نباید به تعلیق باور حکم کرد، بلکه باید باور به عدم را نتیجه گرفت. به اعتقاد او، برای این که الحاد را توجیه کنیم، لازم نیست برهانی علیه وجود خدا اقامه کنیم، همین که ادله اثبات خدا مخدوش شود، الحاد نتیجه‌ای ضروری خواهد بود. او در واقع بین دو سنخ از قضایا تمایز قائل است و قضایای هستی‌شناختی سلبی و ایجابی با یکدیگر متفاوت‌اند. در موارد سلبی، با ابطال براهین متضاد آنها می‌توان به این قضایا معتقد شد و دیگر نیازی به دلایل اثباتی و ایجابی برای آنها و اقامه قرائن و شواهد نیست. در نتیجه گزاره «خدا وجود ندارد» تنها با ابطال ادله به سود خداباوری تأیید می‌شود و نیازی به اقامه دلایل به سود آن نیست. در مقابل، قضایای هستی‌شناختی ایجابی را نمی‌توان با ابطال ادله طرف نقیض آن پذیرفت و باید ادله به سود آن به طور مستقل اقامه گردد. در نتیجه گزاره «خدا وجود دارد» تنها با نفی ادله الحاد اثبات نمی‌شود، بلکه باید از اقامه دلایل به سود خود خداباوری نیز سربلند بیرون آید. پس:

برای هر فاعل شناسای عاقل S و هر ادعای وجودی ایجابی P ، اگر S قرینه خوب یا هر ارزیابی معرفتی مثبت دیگری دال بر صدق P نداشته باشد، آنگاه باید رابطه شناختی انکار را در برابر P اختیار کند.

در نتیجه « $q \vee p$ » و حالت سومی نمی‌توان در نظر گرفت. این البته بیش از آن که مستدل و مبرهن باشد، شهود فیلسوفان است، وگرنه در مقام التزام و معرفت و اثبات، برگرفتن حالت تعلیق معقول است و می‌توان به دلایل معرفتی، نه به گزاره‌ای ملتزم بود و نه به نقیض آن؛ هرچند در مقام ثبوت و واقع، یکی از آن دو حقیقت دارد. با این حال، به نظر می‌رسد حکم مواضع معرفتی متفاوت یکسان نباشد. فرض کنید فردی در یک پارکینگ متوسط (۲۰۰ متری) احتمال وجود یک خودروی عتیقه قدیمی را می‌دهد. او یک گشت سرسری می‌زند و چنین خودرویی را نمی‌یابد. عاقلانه است که این نیافتن دلیل بر نبودن باشد. اما اگر چنین موقعیتی در مقیاس یک شهر اتفاق می‌افتاد و آنگاه آن فرد با محدودیت فرصت و قوای شناختی خود تنها قادر به جستجو در بخشی از شهر می‌شد، عاقلانه نیست که از نیافتن به نبودن حکم کند؛ هرچند احتمال بالا برای این امر معقول باشد. حال در مسئله مهمی چون وجود خدا که مدافعان وجود او هم براهین پرشماری اقامه کرده‌اند و نیز این احتمال قوی وجود دارد که به دلیل وجود - علی‌الادعاء- متعالی او، فراچنگ استدلال و عقل رایج بشر نیاید، آنگاه انکار او در پی نیافتن دلایل به سود او معقول نخواهد بود. در نتیجه برای تکمیل اصل مورد نظر باید مقوله‌ای به نام موقعیت معرفتی را در نظر گرفت. این موقعیت معرفتی مناسب است که به برگزیدن باور صادق مدد می‌رساند. این موقعیت دارای دو شرط است: (۱) P چنان است که اگر صادق باشد، شواهد دال بر صدق آن در دسترس فرد باشد؛ (۲) S چنان است که حتماً یا به احتمال زیاد از این شواهد آگاه شود. شرط اول ثبوتی و مرتبط با گزاره و صدق و شواهد بر آن است و شرط دوم اثباتی و مربوط به اطلاع فرد از آن شواهد. احراز این دو شرط البته دشوار است و در چنان موقعیتی می‌توان فرد را در حکم کردن به عدم موجه دانست.

پلانتینگا معتقد است اسکریون با دو گزاره زیر یکسان مواجه نمی‌شود:

الف) خدا وجود دارد.

ب) خدا وجود ندارد.

اگر قرینه‌ای به سود الف یافت نکنیم، باید به نقیض آن یعنی ب معتقد شویم. به لحاظ معرفتی اسکریون باید این را هم بگوید که اگر قرینه‌ای به سود ب پیدا نکردیم، باید به الف معتقد شویم. همین دوگانگی معرفتی و معیار دوگانه او در برابر دو گزاره متافیزیکی نشان از دلبخواهانه بودن این نگرش است (Plantinga 1983, 28). به تعبیر دیگر، پلانتینگا می‌خواهد بگوید اگر معیار معرفتی حاکم نباشد و اسکریون دلیل معقولی برای مدعای خود نداشته باشد، خدا باور هم می‌تواند بگوید از عدم پشتوانه معرفتی به سود گزاره ب می‌توان به الف رسید و بدون این که هیچ دلیل اثباتی برای مدعای خود اقامه کند، آن را به کرسی قبول بنشانند. پلانتینگا از این رویکرد به امپریالیسم عقلی خودکامه تعبیر می‌کند. او همچنین در نقدی دیگر می‌گوید این دو گزاره را در نظر بگیرید:

الف) دست‌کم یک انسان وجود دارد که آفریده خدا نیست.

ب) اگر خدا وجود دارد، همه انسان‌ها را او آفریده است.

پس: هر دلیلی به سود الف، دلیلی علیه وجود خدا است.

حال بنا بر مبنای هسن و اسکریون، اگر قرینه‌ای بر گزاره الف (که هستی‌شناسانه ایجابی است) وجود نداشته باشد، باید به نقیض آن معتقد باشیم، یعنی «هیچ انسانی وجود ندارد که آفریده خدا نباشد یا: همه انسان‌ها آفریده خدا هستند». پس:

یا شواهد مؤید قضیه الف است: در نتیجه خدا وجود نخواهد داشت.
یا شواهد بر خلاف قضیه الف است: در نتیجه خدا وجود خواهد داشت.
اکنون فرض کنیم:

(ج) برهان خوبی علیه وجود خدا در دست نداریم.
در نتیجه گزاره الف پذیرفته نیست و طبق نگاه اسکریون و هنسن باید نقیض آن را بپذیریم:
(د) همه انسان‌ها را خدا آفریده است.
اکنون فرض کنیم:

(ه) برهان خوبی بر وجود خدا در دست نیست. (مورد تأیید اسکریون و هنسن)
در نتیجه:

(و) خدا وجود ندارد.

پس طبق دو فرض ج و ه:

(ز) برهانی له یا علیه وجود خدا در دست نیست.

در نتیجه باید دو نتیجه آنها را به صورت عطفی قبول کنیم، یعنی:

(ح) خدایی وجود ندارد و همه انسان‌ها آفریده او هستند!

این نتیجه‌ای کاملاً متناقض است که از اصل نخستین برآمده است و هنگامی که اصلی به نتایج تناقض‌بار بینجامد، روشن است که آن اصل نادرست بوده است (Plantinga 1983, 29). البته اسکریون می‌تواند ادعا کند که فرض «ز» غیرقابل پذیرش است، و طبق مبنای او، فقدان هر گونه دلیل خوبی له وجود خدا، دلیل خوبی علیه وجود اوست و او تمام تلاش خود را می‌کند تا اثبات کند نمی‌شود همزمان هم ادله له و علیه وجود خدا وجود نداشته باشد. هر گونه نقضی در ادله له وجود خدا به معنای اثبات ادله علیه وجود خدا است.

به موازات دیدگاه بالا مبنی بر لزوم حکم به نبودن خدا بر اثر نیافتن شواهد، دیدگاه معروف شلنبرگ نیز وجود دارد که احتجاب الهی و در دسترس نبودن شواهد را ناقض وجود او می‌داند، چراکه از خدای مهربان انتظار اظهار شواهد بر انسان‌ها می‌رود و نمی‌شود خدا باشد و شواهد بر وجود او به ما نرسد. پس اگر قرار است خدای کامل مهربان اثبات شود، نبود شواهد دلیلی بر نبود اوست (Schellenberg 2015, 24-27). در چنین نگاهی، نبود دلایل خود دلیل بر نبود است و موقعیتی که لادری‌گرا تصور می‌کند (طرفین مدعا فاقد ادله کافی باشند)، رخت برمی‌بندد.

اکنون باید دید در فرض عدم وجود شواهد به نفع هر یک از طرفین ایجاب و سلب، نتیجه معرفتی مطلوب کدام است. برخی در این حالت مدعی وجود پیش‌فرض هستند؛ اما برخی منکر آن‌اند.

۱-۱. وجود پیش‌فرض

گاه یک مبنا به مثابه فرض درست اتخاذ می‌شود و وظیفه اثبات بر عهده مخالف گذاشته می‌شود، که از آن به پیش‌فرض معرفتی تعبیر می‌شود. این خود بر دو نوع است:

الف) پیش‌فرض روشی^۵ که براساس آن، گزاره یا موقعیت معرفتی تنها نقطه آغاز یک بحث است و هر بار که مدعاهای رقیب از اثبات خود ناتوان باشند، آن گزاره به قوت خود باقی است.^۶ برای شروع بحث، یک مبنا اصل قرار

می‌گیرد و برای ادعاهای مخالف آن تقاضای دلیل می‌شود و تا این مهم برآورده نشود، آن فرض به قوت خود باقی است. این نگاه، آن گزاره را مطابق واقع نمی‌بیند و برای آن ارزش صدق قائل نیست؛ اما آن را بی‌نیاز از دلیل می‌بیند تا نقطه صفری برای گفتگو باشد و هر مخالف تلاش کند آن را ابطال کند. هر یک از خداباوران و خدا ناباوران می‌توانند مدعای خود را پیش‌فرض بدانند. آنتونی فلو چنین شأنی را برای لادری‌گرایی یا خدا ناباوری سلبی قائل است و با تشبیه چنین موضعی به اصل بی‌گناهی در دانش حقوق، هر نوع عدول از چنین اصلی را نیازمند دلیل و اثبات می‌داند. به بیان دیگر، ما درباره چیستی و هستی خدا چیزی نمی‌دانیم تا زمانی که دلیلی بر آن اقامه گردد (Flew 1972, 34).

آنتونی کنی نیز معتقد است به صورت کبروی وجود موقعیت پیش‌زمینه‌ای در باب وجود خدا بدون اشکال است. اما این موقعیت به سود خدا باور و خدا ناباور نیست، زیرا:

- (۱) ادعای علم نیازمند دلیل و اثبات است، اما در جهل (عدم علم) اعتراف کافی است.
- (۲) باور به وجود یا عدم وجود خدا تعهد کامل است، در نتیجه نیازمند دلیل و وجه تعهد است، در حالی که اعتراف به جهل تعهد نیست. باور حاکی از وجه ایجابی و التزامی به چیزی است، اما بی‌باوری نشان‌دهنده عدم چنین التزامی است (Kenny 2009, 122).

داشتن پیش‌فرض روشی - که هیچ دلالتی بر واقعی بودن محتوای آن ندارد - چندان ارزش معرفتی ندارد و تنها تعیین نقشه راهی برای گفتگو است. بنا بر اخلاق باور و اصول قرینه‌گرایی، هر مدعی موظف به ارائه دلیل است و ساحل امنی برای مدعاها - چه سلبی و چه ایجابی - در این زمینه نیست. به ویژه این که وجود خدا مسئله بسیار مهمی است که اثبات یا انکار آن بر موضع‌گیری بسیاری از مسائل مهم بشر اثر می‌گذارد و باید با وسواس آن را واکاوی کرد. البته لادری‌گرا که چنین اشکالاتی را پیش‌روی معتقدان می‌بیند، نمی‌تواند پیش‌فرض معرفتی را به سود خود ببیند. بر اساس اخلاق باور و وظیفه اثبات، بی‌باوری خود یک تعهد معرفتی است و بدون ارائه دلایل کافی مبنی بر ترجیح آن بر باور سلبی یا ایجابی داشتن، ارزش معرفتی چندانی ندارد و صرف نقطه صفر معرفتی بودن آورده‌ای برای آن موضع نخواهد داشت.

ب) پیش‌فرض حقیقی^۷ که در آن برای گزاره ارزش صدق وجود دارد. در چنین حالتی، یک گزاره نیاز به دلیل و اثبات ندارد و در عین حال مطابق واقع هم پنداشته می‌شود. این سنخ باورها پایه^۸ یا خودموجه^۹ شمرده می‌شوند. در نظریات کلان توجیه، مبنایگرایی به معنای ترتب باورها بر یکدیگر و در نهایت ختم شدن آنها به باورهای پایه است. این نظام معرفتی مقبول بسیاری از معرفت‌شناسان است و قرینه‌گرایی هم در چنین چارچوبی تعریف می‌شود. معیارهای پایه بودن یک گزاره یا اصل به لحاظ معرفتی آن است که اولاً بدون ابتدا بر باورهای دیگر و استنتاج از آنها پذیرفته شود؛ ثانیاً توجیه خود را از منابعی دریافت کند که از سنخ باور نباشند یا به تعبیری دارای توجیه غیرباوری باشد. بنابراین ادعا آن است که همه کسانی که شرایط معرفتی مورد نظر را در خود فراهم می‌کنند، درستی آن را تصدیق کنند.

برخی خدا باوران و خدا ناباوران پایه بودن باور خود را ادعا نموده‌اند:

- (۱) خدا باوران: پلانتینگا، از مدعیان بزرگ معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، ضمن پذیرش اجمالی مبنایگرایی سنتی، که در سخنان آکوئیناس، لاک و دکارت به آن پرداخته شده، نوعی ضعیف‌تر از مبنایگرایی را بنیان می‌نهد. او می‌گوید

گزاره‌هایی را که امثال این سه فیلسوف پایه می‌شمارند، اگر مبتنی بر استدلال خاصی هستند، آنها چنین استدلالی را بیان نکرده‌اند و اگر مبتنی بر پیش‌فرض خاصی است، در این صورت مشکلی نیست که باور به خدا را نیز بر اساس یک پیش‌فرض مؤمنانه، پایه بدانیم. برای نمونه، کالون به چنین چیزی معتقد بود. یک مؤمن نباید باور به خدا را بر دیگر باورها مبتنی کند، چراکه این فروکاستن شأن معرفتی خداوند است. در نتیجه در نظام اعتقادی یک مؤمن، خدا باوری پایه است و در نگاه برخی چون کالون، این نه تنها یک باور، که یک معرفت است. پلانتینگا آگاه است که اگر معیاری برای گزاره پایه وجود نداشته باشد، هر کس می‌تواند هر دروغ یا خرافه یا آرزواندیشی را به نام گزاره پایه جا بزند، اشکالی که او خود از آن به «کدوتنبل بزرگ» یاد می‌کند. برخی معتقدند کدوتنبل بزرگ همه ساله در جشن اولیا برمی‌گردد و این را امری صادق و حتمی می‌شمارند. اگر معرفتی گزاره‌های پایه معیاری نداشته باشد، این گزاره هم می‌تواند به دلخواه برخی گزاره پایه باشد. پس یا گزاره «خدا وجود دارد» پایه است که در این صورت باید هر گزاره خرافی نیز پایه قلمداد شود، یا این که نمی‌توان هر گزاره‌ای را پایه تلقی کرد که در این صورت باور به خدا نیز پایه نخواهد بود. پلانتینگا شق نخست را برمی‌گزیند، اما لوازم ذکرشده در آن را بر نمی‌تابد. دلیلی ندارد که اگر کسی مدعی پایه بودن باور به خدا شود، هر قضیه نامعقولی را هم پایه بشمارد و از نفی مبنای کلی مبنای سستی و اثبات پایه بودن گزاره باور به وجود خدا، اثبات پایه بودن گزاره‌های نامعقول و خرافی لازم نمی‌آید. پلانتینگا خود در تبیین پایه بودن گزاره وجود خدا، مدعی است نباید به دنبال معیاری جهان‌شمول و فراگیر بود، بلکه باید در هر جامعه معرفتی و در هر سنتی از افراد پرسید که چه چیزی را پایه می‌دانند و دلیل آنها چیست که در این صورت دیگر لازم نیست این افراد زحمت قانع کردن دیگران را به خود بدهند. متدینان گرایش درونی به خدا را نهادینه در انسان مؤمن می‌دانند و همین را در پایه شمردن این گزاره کافی می‌شمارند. ضمن این که این اعتقاد مولود کارکرد درست قوای معرفتی است. پلانتینگا همچنین مقایسه دیدگاه خود با دیدگاه نسبی‌گرایانه رورتنی را ناصواب می‌شمارد. رورتنی معیار صدق یک گزاره را باور جمعی به آن می‌داند و صدق چنین گزاره‌ای همان توافق جمع بر آن است. به بیان دیگر، صدق ماهیتی بین‌الذهانی دارد. پلانتینگا معتقد است نسخه معرفتی او درباره وجود خدا چنین پشتوانه سستی ندارد و مؤمنان چنین مدعای بی‌بنیادی را ارائه نمی‌کنند. آنها از ساختار دستگاه شناختی بشر و مؤمنان سخن می‌گویند و با تأکید بر دیدگاه برون‌گرایانه، مبنای درون‌گرایان درباره لزوم اثبات باور برای همه را به چالش می‌کشند؛ چراکه چنین چیزی نه ممکن است و نه اتفاق افتاده است (Plantinga 1981).

۲) خدا ناباوران: برخی طبیعت‌گرایان مدعی‌اند نقطه آغاز در هر بحث فلسفی و متافیزیکی طبیعت‌گرایی است و هر آنچه خارج از چارچوب طبیعت است، باید انکار شود مگر این که در چنین چارچوبی بتوان وجود آنها را توجیه کرد. روشن است که چون سخن بر سر خدای مورد ادعای ادیان و موجودی کامل و مجرد از امور مادی و طبیعی است، چنین امری به سرانجام نخواهد رسید. مگر این که تصویری طبیعت‌گرایانه از خدا پیش نهاده شود یا از درون خود طبیعت‌گرایی نتیجه گرفته شود باید موجودی مافوق طبیعی وجود داشته باشد. پس خدا باوری از نظر ایشان پایه است و خود به خود پذیرفته می‌شود. برخی خدا ناباوران نیز پیدایش باورهای دینی و از جمله اعتقاد به خدا را نتیجه انحراف قوای شناختی بشر و تحقق آرزواندیشی در او می‌دانند. وگرنه این که موجودی ورای طبیعت و خالق طبیعت وجود ندارد، امری غیرقابل انکار است. پس در نگاه ایشان، باور به خدا امری خلاف رویه طبیعی ماست و اثبات آن مؤونه فراوانی دارد. در عوض، عدم باور به خدا مطابق شهود معرفتی و بی‌نیاز از استدلال است.

این دو مبنا ردی بر لادری‌گرا هم محسوب می‌شوند. در مقابل، لادری‌گرا نیز چند اشکال به چنین رویکردهایی دارد:

(الف) بیان یک پیش‌فرض جهان‌شمول با توجه به تنوع زیاد فرهنگ‌ها و روحيات و استعدادهاي انساني چندان راهگشا نیست. چنان که برخی معتقدند این امر بافکارمند است و باورهای زمینه‌ای هر جامعه و جمعیتی با دیگران متفاوت است (Shalkowski 1989, 6). برای نمونه، در جوامع دینی، اصل بر باور به خدا است و این که کسی خدا ناباور شود، دیگران را تحریک می‌کند تا از علل و دلایل آن جويا شوند یا برعکس. البته در آن سنخ از مسائل متافیزیکی که سخن از اثبات یا سلب کلی چیزی است (مانند وجود خدا)، بافکارمندی کارآمد نیست و نمونه‌های یادشده تنها کارکرد تحلیل روانی و اجتماعی دارد، نه چیز دیگر.

(ب) ادعای پایه بودن باور به وجود یا عدم وجود فاقد پشتوانه کافی و به تعبیری مصادره به مطلوب است. حتی اگر بتوان مؤمنان و ملحدان را در داشتن چنین باوری موجه دانست، هنوز هیچ دلیلی بر صادق بودن چنین باوری نیست. اگر آنها صادق این گزاره را منوط به تأیید قرائن خاص می‌دانند، این به نوعی پذیرش قرینه‌گرایی و خروج از ادعای پایه بودن آن گزاره است (Van Hook 1996, 324). اگر انتخاب گزاره پایه معیاری نداشته باشد، این فرآیند امری دل‌بخوایی خواهد بود که هیچ معیاری فراتر از خود را بر نمی‌تابد و روشن است که هیچ کس دوست ندارد و ادعا هم ندارد که باورهای پایه او دل‌بخواهانه و بدون پشتوانه معرفتی عامه‌پسند باشد. از آنجا که باورهای پایه زیربنای دیگر باورها قرار می‌گیرند، آنگاه باید برای تعیین چنین باورها و اصولی و تضمین صادق آنها، معیارهای سخت‌گیرانه‌ای وجود داشته باشد که خرد جمعی را قانع کند و مقبول همگان افتد. به بیان فنی‌تر، اگر کسی به صورت اول‌شخص و نزد خود به امری معتقد باشد که نتواند آن را برای دیگران بیان کند و مستند آن را به دیگران نشان دهد، این نشانه خوبی برای انتخاب دل‌بخواهانه گزاره‌های پایه است؛ اما در حالت سوم‌شخص، او با از خود بیگانگی، مدعی است هر عامل معرفتی در موقعیت معرفتی مشابه او، به پایه بودن آن باور یا اصل اذعان خواهد کرد. نگاه اول‌شخص به باورها و داشته‌ها، حریمی برای انسان پدید می‌آورد که او را از معرض داوری دور می‌کند؛ اما سوم شخص بودن، مقتضای عقلانیت و زمینه‌ساز فراگیری موجهیت باورها است (Oppy 1994, 166).

(ج) اگر چنین مدعایی پذیرفته شود، آنگاه درباره رویکرد مقابل هم باید چنین ادعایی پذیرفته شود. در نتیجه چنین فردی توان حفظ باورهای خود را ندارد و آنها را جانشین‌پذیر دانسته است، چرا که معتقد است P و $\sim P$ هر دو قابلیت تعهد بدون دلیل را خواهند داشت. اما این رویکرد عاقلانه نیست. قرار است باورهای پایه صادق و موجه‌کننده دیگر باورهای صادق باشند و این نوع بی‌مبالاتی معرفتی چنین سرنوشتی را برای باورها رقم نخواهد زد و فرد دیگر نمی‌تواند مخالفان را سرزنش یا از آنها مطالبه دلیل کند. ضمن این که همزمان به ارزش معرفتی دو باور متقابل حکم کرده است که این به لحاظ معرفتی نکوهیده است. مگر این که به نسبت معرفتی یا صادق بین‌الاذهانی معتقد باشد. معتقدان به عدم جانشین برای باور پایه خود، گاه چنین جانشینی را نمی‌شناسند و از آن خبر ندارند (انکار توصیفی) که این اشکال متوجه آنها نیست. اما این دسته به دلیل بی‌خبری و نقص معرفتی از بحث خارج هستند و نمی‌توان حکم آنها را عمومیت داد. اما برخی دیگر از معتقدان، باور پایه مقابل مجاز و مشروعی را در مقابل خود نمی‌بینند (انکار هنجاری). به بیان دیگر، در یک زیست دینی تنها باور به خدا است که درست‌بنیان و در نتیجه حجت است، نه باور مقابل. یا در یک اجتماع خدا ناباور، تنها خدا ناباوری است که می‌توان ادعا کرد بنیانی درست دارد. پس در چنین

تقریری، هر یک از آنها بنیان تشکیل باور مقابل را نادرست و آن را ناموجه می‌شمارند. لادری‌گرا چنین امری را نمی‌پذیرد و معتقد است تنها ارزش معرفتی و فضیلت فکری است که یک فرضیه یا گزاره را بر رقبای ترجیح می‌دهد و به تعبیری، از آنجا که صدق امری مستقل از افراد است، عوامل دستیابی به آن نیز باید فارغ از زمینه معرفتی باشد و هیچ ملاحظه معرفتی بیرونی نمی‌تواند یک باور را برتر از دیگران کند (Oppy 1994, 157).

حاصل آن که به لحاظ معرفتی، بدون داشتن مستندی قوی نمی‌توان ادعا کرد که از بین چند گزاره بدیل هم‌ارز، یکی ابرباور یا باور متعالی است و باید به حجیت آن اذعان کرد. بله، گاه ممکن است برخی مدعاها اصول موضوع در نظر گرفته شود که تنها فرض بر درستی آنهاست، نه این که آنها در واقع صادق هم هستند. در مناقشات فلسفی و گفتگوهای معرفتی و متافیزیکی که پای استدلال در میان است، اگر کسی بخواهد باور خود را موجه جلوه دهد، باید از طریقی مشی کند که انسان‌های معقول آن را تصدیق کنند. همچنین با این توضیحات روشن شد که خود لادری‌گرای قرینه‌گرا هم از وظیفه ارائه دلیل برکنار نیست و نمی‌تواند مدعای خود را مقتضای کارکرد درست قوا یا مولود شهود معرفتی بداند.

۲-۱. عدم وجود پیش‌فرض

این مبنا بیشتر با اخلاق باور و وظایف معرفتی همخوان است و هر مدعایی، چه ایجابی و چه سلبی، نیازمند دلیلی بر حقانیت خود است. بنابراین اگر شواهدی به نفع هیچ کدام از طرفین وجود نداشته باشد، لادری‌گرایی گزینه معقولی خواهد بود؛ چراکه ترجیح سلب یا ایجاب یک گزاره منوط به داشتن شواهد است، و با فرض عدم شواهد، در واقع گزینشی در بین نخواهد بود و این یعنی توقف داوری یا لادری‌گرایی. پس لادری‌گرا برای اثبات برتری خود بر معتقدان - در این فرض - کار دشواری دارد و آن اولاً اثبات عدم وجود شاهد معتبر به نفع هر یک از طرفین و ثانیاً اثبات عدم وجود پیش‌فرض در چنین حالتی است که شرح آن گذشت.

۲. وجود شواهد به نفع یک طرف

اگر شواهد در دسترس تنها به نفع یکی از خداباوران یا خدا ناباوران باشد، زمینه برای موجهیت معرفتی آنها فراهم است، و تنها باید مبنای توجیه در ساختار قرینه‌گرایی مشخص باشد:

(الف) گاه شواهد به نفع یک باور به اندازه کافی است و ابتدای آن باور بر آن شواهد امری معقول و مطابق اصول اخلاق باور است. در چنین حالتی التزام به آن گزاره یا جایز است یا لازم. توضیح آن که، براساس قرائت حداقلی/ضعیف از قرینه‌گرایی، قرائن تنها شرط لازم برای باور کردن به شمار می‌روند؛ اما الزامی برای اعتقاد به آن گزاره وجود ندارد. به بیان دیگر، ما در ابتدای باور خود بر آن قرائن «موجه» هستیم، اما «مجبور» نیستیم. در مقابل، بر اساس قرائت حداکثری/قوی از قرینه‌گرایی، قرائن شرط کافی برای باور کردن خواهند بود، آنگاه با فراهم شدن این کفایت باید به گزاره معتقد شد و برنتافتن آن تخلف معرفتی خواهد بود (Feldman 2000, 678). بنابراین اگر شواهد به نفع معتقد (خدا باور/خدا ناباور) کافی بود، او مجاز یا موظف به آن باور است. در حالت مجاز، او می‌تواند آن باور را نپذیرد و در نتیجه مجال برای لادری‌گرا شدن باز هم فراهم است.

(ب) اما گاه شواهد ناکافی است و نمی‌توان آنها را برای گزاره مؤید به آنها به قدر حاجت و کفایت دانست. در چنین حالتی باید مبنای برگزیده در مباحث معرفتی را در نظر داشت. اگر ما در نسخه قرینه‌گرایی برگزیده خود، معیار

را تنها وجود شواهد کافی بدانیم، آنگاه در اینجا هم فاقد شاهد معتبر هستیم و این حالت هم ملحق به فرض قبلی (عدم وجود شواهد) می‌شود و در نتیجه مجالی برای تعلیق باور پدید خواهد آمد (Feldman 2000, 678). در مقابل، اگر هر نوع شهادتی پذیرفته شود و کفایت شواهد نادیده گرفته شود، باوری که مؤید به شواهد حداقلی یا ناکافی است هم قابل پذیرش است و فرد در این فرآیند موجه خواهد بود.

حاصل آن که خدا باور یا خدا ناپاور در صورت وجود شواهد به نفع آنها و به ضرر طرف مقابل، بنا بر کفایت شواهد مجاز/ملزم به اعتقاد هستند. در حالت عدم کفایت هم بنا بر مبنای عدم نیاز به شواهد کافی موجه‌اند. نکته مهم در این زمینه مطلوبیت معرفتی مبنای کلان زمینه است. نسخه‌های ضعیف از قرینه‌گرایی که شواهد کافی را تنها شرط لازم برای باور می‌شمارند یا شواهد ناکافی را هم برای اعتقاد بسنده می‌دانند، با اشکالاتی مواجه هستند که اغلب ناظر به پیامدهای ناگوار معرفتی چنین مجوزهایی است. چنین رویکردهایی زمینه را برای شکاکیت فراهم می‌کند و به عاملان معرفتی در بی‌باوری مدد می‌رساند. در چنین نسخه‌هایی، در عمل اعتبار شواهد کافی مخدوش می‌شود و اجازه نادیده گرفتن آنها و باوری بر خلاف آنها داشتن یک ساختار معرفتی را متزلزل می‌سازد. کسی که به چارچوب قرینه‌گرایی معتقد است تناسب شواهد و صدق را می‌پذیرد، و ارزش شواهد در چنین ساختار معرفتی‌ای تناسب آنها با واقع‌نمایی گزاره‌ها است، که قرینه‌گرایی ضعیف با مجوز نادیده انگاشتن آنها عملاً به تساوی وجود و عدم وجود شواهد کافی رأی می‌دهد.

۳. وجود شواهد به نفع هر دو

در فرض وجود شواهدی به نفع هر دو طرف، یا شواهد متکافی هستند یا غیر متکافی. در فرآیند ارزیابی شواهد در باب باور به خدا، دو رویکرد کلی متقارن^{۱۱} و نامتقارن^{۱۲} وجود دارد، که بر اساس آن، اگر حالت زمینه و پیش‌فرضی وجود نداشته باشد و دو حالت خدا باوری و خدا ناپاوری در یک سطح باشند و از صرف نفی یکی، دیگری اثبات نشود، آنگاه این رویکرد را متقارن می‌نامند و از حالت مقابل که یکی پیش‌فرض باشد و دیگری نیازمند اثبات، به نامتقارن تعبیر می‌شود (Feldman & Conee 2004, 178). بر این اساس، در رویکرد نامتقارن، تکافؤ رخ نمی‌دهد و حالات دائرمدار اثبات مخالف یا اعتبار پیش‌زمینه است. در رویکرد متقارن اما گاه شواهد به نفع طرفین وزن معرفتی یکسانی خواهند داشت.

۳-۱. عدم تکافؤ شواهد

خدا باوران و خدا ناپاوران پرشماری در کنار شواهد خود به ارائه شواهد طرف مقابل نیز معترف‌اند، و در عین حال شواهد خود را برتر و کامل می‌شمارند. در این بخش، فرض هم بر این است که ناظر بیرونی بین شواهد تکافؤیی نمی‌بیند و یک طرف را راجح می‌داند. حال این رابطه گاه چنان است که شواهد به نفع یک طرف کافی و به نفع طرف دیگر ناکافی است. در چنین حالتی، مبنای معقول معرفتی ترجیح شواهد کافی بر ناکافی است. در مقابل اگر هر دو طرف ناکافی باشند، دو راه پیش رو است: یا توقف داوری و لادری‌گرا شدن یا ترجیح گزاره با شواهد قوی‌تر.^{۱۳} مبنای رویکرد نخست آن است که تنها باید بر اساس شواهد کافی به گزاره‌ای معتقد شد و شواهد ناکافی طرفین - هرچند یک طرف قوی‌تر از طرف مقابل باشد - باز هم نمی‌تواند مجوزی برای اعتقاد به گزاره باشد. مبنای دوم اما از میان همین شواهد ناکافی، طرف قوی‌تر را شایسته برگزیدن می‌داند تا به گونه‌ای از توقف معرفتی جلوگیری کند.

۲-۳. تکافؤ شواهد

لادری‌گرا گاه ضمن پذیرش دلالت برخی از ادله طرفین و کفایت معرفتی آنها، پس از تهاتر قوت و قدرت، هیچ کدام را برتر نمی‌داند و قانع نمی‌شود که یکی را بر دیگری برتری دهد. از این نگرش به لادری‌گرایی الغائی^{۱۳} تعبیر می‌شود. در نگاه او، وزن مجموع قرائن به سود یک طرف با قوت قرائن طرف مقابل نقض می‌شود و این معارض داشتن، مانع از تعین معرفتی هر یک از طرفین خواهد بود (Wilczewska 2020, 6).

در پاسخ به لادری‌گرا گاه می‌توان اصل ادعای تکافؤ را ناتمام دانست و گاه با فرض پذیرش آن، راه‌حل دیگری پیش نهاد:

الف) عدم پذیرش تکافؤ

درباره این که آیا انسان می‌تواند در هیچ موقعیت معرفتی و ادعای وجودی ایجابی، در شرایط معرفتی خنثی قرار بگیرد یا نه، بحث‌های مختلفی در گرفته است. برخی مانند پاسکال و راسل و هاکسلی چنین می‌اندیشیدند و نتیجه را هم لادری‌گرایی می‌دانستند. اما آیا می‌توان وزن شواهد دو طرف را دقیقاً به یک اندازه دانست که ذره‌ای برتری در یکی از آنها نباشد؟ لادری‌گرا یا می‌گوید هر استدلالی از یک طرف با استدلالی مشابه در طرف دیگر نقض می‌شود و تناظری یک‌به‌یک بین شواهد طرفین در جریان است یا این که n1 استدلال در یک سو و n2 استدلال در سوی دیگر، همگی دارای نقاط قوت و ضعفی هستند و با یک نگاه مشترک بین هر دو (سخت‌گیرانه یا سهل‌گیرانه) نمی‌توان یک طرف را چنان برتر دانست که به لحاظ معرفتی ما را قانع به پذیرش آن کند. معتقدان برای رد حالت نخست باید ضمن دفاع از استدلال خود، در همان حال استدلال طرف مقابل را نیز پاسخ دهند و آن را ناتمام نشان دهند که بر این وظیفه معرفتی ایجابی و سلبی در معرفت‌شناسی تأکید شده است. حالت دوم اما تنها هنگامی قابل پاسخ است که در قالب ادبیات معرفت‌شناختی طرح گردد و اگر با معیاری چون ذوق یا شم معرفتی مطرح شود، چندان ارزش معرفتی نخواهد داشت. در این زمینه، برجسته کردن تعداد استدلال‌های طرفین، تعداد اشکالات معتبر وارد شده بر آنها، ارزش منطقی مقدمات و صورت آن استدلال‌ها و معیارهایی از این دست، می‌تواند در تعیین وزن واحد برای قرائن یک طرف مفید باشد.

یکی دیگر از اشکالاتی که متوجه لادری‌گرا است، آن است که اعتقاد به ارزش معرفتی شماری از براهین طرفین و در نهایت نادیده گرفتن ارزش همه آنها، مشابه یک بخت‌آزمایی است که در آن با شانس‌ها و بلیط‌های فراوان، احتمال برنده شدن خیلی کم باشد. حال اگر ما درباره تک‌تک بلیط‌ها به دلیل این احتمال پایین بگوییم «صاحب آن برنده نخواهد شد»، در نهایت باید بگوییم هیچ بلیطی برنده نمی‌شود که این نادرست است؛ چراکه بالاخره از بین آنها یکی برنده خواهد شد. عامل معرفتی به علم اجمالی می‌داند که یکی از آنها باید صادق باشد و به عبارتی در مسأله ما، ارتفاع نقیضینی در کار نیست. درباره هر یک از فرضیات در باب وجود خدا نیز ممکن است بگوییم صدق آن فرضیه نامحتمل است؛ اما در همان حال نمی‌توانیم بگوییم که کاذب و غلط است. لادری‌گرا با تحقیق شقوق و احتمالات متکثر دیگر، تنها در پی باز کردن مجال برای دیگر فروض است که این مقدار از ملاحظات معرفتی، برای توقف معرفتی کامل کافی نیست (Oppy 1994).

همچنین باید این نکته را در نظر داشت که آیا معیار وزن‌دهی شواهد امری بیرونی است یا رویه درونی افراد و موقعیت معرفتی آنها هم دخیل است. به نظر می‌رسد توجیه درونی و معیارهای فردی نیز در ارزیابی شواهد دخیل

هستند و اگر چنین مؤلفه‌ای را دخیل کنیم، ادعای تکافؤ دشوار خواهد بود. البته مقصود از دخالت این ملاحظات معرفتی نسبی‌گرایی هنجاری نیست، بلکه مراد نسبیت توصیفی است؛ یعنی آنچه به عیان مشاهده می‌کنیم که انسان‌ها بر اساس عوامل مختلف اجتماعی و فردی، شاخصه‌های متنوعی برای دریافت و پردازش اطلاعات دارند و در نتیجه خروجی یکسانی، مگر در امور کلان و غیرقابل خدشه، در این زمینه وجود ندارد. بنابراین فاعلان معرفتی لزوماً تنها اموری را که متکی بر قرائن مستقل از آنهاست و قابلیت ارزیابی عمومی دارند، باور نمی‌کنند. این بخشی از اموری است که فاعلان معرفتی باید به رویه آن مشی کنند، نه همه آن. اگر این اصل به رسمیت شناخته شود، دیگر نمی‌توان عدم پشتیبانی قرینه در دسترس را امری عام تصور کرد، چراکه ممکن است قرینه برای فردی در دسترس و برای دیگران خارج از دسترس باشد. این زمینه‌ای برای پذیرش لادری‌گرایی ضعیف یا جواز است که فارق از تجویز نسخه عمومی برای همه عاملان معرفتی، مجاز می‌شمارد که فرد در صورت نیافتن شواهد به سود طرفین یا تکافؤ شواهد نزد او، از منظر قرینه‌گرایی لادری شود.

(ب) راه‌حل پس از تکافؤ

در فلسفه علم، تمسک به ارزش‌های علمی راه‌حلی برای حل تعارض بین فرضیاتی شمرده می‌شود که همگی شواهدی به نفع صدق خود دارند. ممکن است خدا باور بگوید ایده لادری‌گرا یک فرض مهم را نادیده گرفته و آن این است که در میان وجود فرضیات بدیل در باب وجود خدا، اگرچه قدرت توجیهی همه برابر است، این باور به وجود خدا است که از همه ساده‌تر است و به سادگی و بدون پیچیدگی جهان و مبدأ آن را توضیح می‌دهد، و برای توجیه آن توضیحات و مقدمات اضافی ندارد که نیاز به استدلال مفصل و مستقل داشته باشند. این راه‌حل مبتنی بر مسئله معروف تیغ اکام^{۱۴} است. اکام معتقد بود برای تبیین جهان باید تیغی به دست گرفت و همه شاخ‌وبرگ اضافی را برید و جهان را ساده توصیف کرد. هر پیچیدگی در توصیف جهان زائیده ذهنی معیوب است که به درک نادرست و ناقصی از جهان می‌انجامد (Swinburne 2004, 53-57). در عین حال، خدا باور هم ممکن است بگوید ایده لادری‌گرا از امر مهم دیگری چشم‌پوشی کرده و آن خوانشی دیگر از اصل اکام است، که براساس آن در موقعیت‌هایی که فرد قرائن کافی برای یک گزاره وجودی مبتنی بر استقرا نمی‌یابد، همین کافی است تا آن گزاره را نادیده بینگارد، و به بیانی دیگر نیافتن قرینه‌ای بر نبودن باشد (McLaughlin 1984, 198-202). چنان که روشن است، همه نگرش لادری‌گرا در این بخش از تحلیل، تکافؤ دو نگاه خدا باور و خدا نا باور است. وقتی طرفین به روش‌های گاه مشابه هم مدعای طرف مقابل را ابطال و مدعای خود را اثبات می‌کنند، لادری‌گرا به خود حق می‌دهد که حق را از هر دو بگیرد و حق را در ناحقی هر دو بشمارد. در مقام پاسخ به مدعی خدا باوری، که این الگو را ساده‌ترین^{۱۵} راه برای تبیین جهان می‌داند، می‌توان گفت فرض عدم خلقت جهان شاید در همان حد خلقت به دست خدا یا حتی بیشتر ساده باشد. پس سادگی فرضیه خدا نا باوری و عدم خلقت جهان، یا در حد سادگی فرضیه خدا باوری است یا حتی بیشتر از آن و معلوم نیست سادگی فرضیه خلقت جهان به دست خدای مورد ادعای ادیان شرقی در حد فرضیات رقیب باشد؛ مانند این که خلقت جهان را به دست خدایی به مراتب ضعیف‌تر از این خدا بدانیم که نه عالم و قادر مطلق، که خدایی باشد که تا حدی در این صفات قوی است و علم و قدرت معتنا بهی داشته باشد - اما نه در حد کمال - و حتی به لحاظ اصول اخلاقی و ارزشی متفاوت باشد. پس در دوران این که جهان مخلوق خالقی مطلق باشد یا مخلوق خالقی غیرمطلق و دارای سطحی از این صفات، به چه دلیلی باید گفت انتخاب فرض اول ساده‌تر است؟

نتیجه‌گیری

لادری‌گرایان رقیب معرفتی خداباوران و خدااناباوران در زمینه باور به خدا هستند. در یک چارچوب قرینه‌گرایانه، لادری‌گرا دو رقیب را به چالش معرفتی می‌کشد. اما تلاش او در جهت تعیین نگرش خود به مثابه یگانه رویکرد به مسئله وجود خدا و توصیه عمومی آن نادرست است. هر یک از خداباور و خدااناباور با داشتن قرائن و شواهد به سود باور خود، مجالی برای توقف داوری نمی‌بینند؛ اما لادری‌گرا در صدد انکار ارزش معرفتی تک‌تک شواهد یا اثبات هم‌ارزی آنهاست. ادعای انکار همه شواهد تنها در گرو یک نگاه سخت‌گیرانه به براهین است، که چنان رویه‌ای در خدشه‌پردازی در آنها چه بسا سر از شکاکیت عام درآورد. همچنین اثبات هم‌ارزی و هم‌وزنی براهین طرفین با نگاه دقیق و عقلی بسیار دشوار است و تنها می‌توان از یک دریچه عرفی آنها را هم‌وزن دانست، امری که نه خداباور و نه خدااناباور بر نمی‌تابند. دشواری مدعای لادری‌گرا آن است که این چالش‌ها را مقصد فعالیت معرفتی همگان می‌بیند و مدعی است هر عامل معرفتی باید به چنان چالش‌هایی دست یابد و توقف معرفتی را راهکار آن بداند. وگرنه اگر این امر را به صورت مجزئه جزئی و حالاتی معرفتی برای برخی از عاملان معرفتی بداند (لادری‌گرایی ضعیف/جوازی)، پذیرش آن آسان‌تر است.

Bibliography

- Feldman, Richard, and Earl Conee. 2004. *Evidentialism: Essays in Epistemology*. Oxford: Oxford University Press.
- Feldman, Richard. 2000. "The Ethics of Belief." *Philosophy and Phenomenological Research* 60(3): 667-695.
- Flew, Antony. 1972. "The Presumption of Atheism." *Canadian Journal of Philosophy* 2(1): 29-46.
- Hanson, Norwood Russell. 1972. *What I Do Not Believe and Other Essays*. Edited by Stephen Toulmin and Harry Woolf. Dordrecht, Netherlands: D. Reidel.
- Kenny, Anthony. 2009. "Atheism and Agnosticism." In *Philosophers and God: At the Frontiers of Faith and Reason*, edited by John Cornwell and Michael McGhee. MPG Books Group.
- Kenny, Anthony. 1992. *What Is Faith? Essays in the Philosophy of Religion*. Oxford: Oxford University Press.
- Konyndyk, Kenneth. 1991. "Evidentialist Agnosticism." *Religious Studies* 27(3): 319-332.
- Le Poidevin, Robin. 2010. *Agnosticism: A Very Short Introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- McKim, Robert. 2001. *Religious Ambiguity and Religious Diversity*. Oxford: Oxford University Press.
- McLaughlin, Robert. 1984. "Necessary Agnosticism?" *Analysis* 44(4): 198-202.
- Mizrahi, Moti. 2017. "Skeptism: Is Knowledge of God's Existence Possible?" *European Journal for Philosophy of Religion* 9(1): 41-64.
- Oppy, Graham. 1994. "Weak Agnosticism Defended." *International Journal for Philosophy of Religion* 36(3): 147-167.
- Plantinga, Alvin. 1981. "Is Belief in God Properly Basic?" *Noûs* 15(1) 41-51.
- Plantinga, Alvin. 1983. "Reason and Belief in God." In *Faith and Rationality: Reason and Belief in God*, edited by Alvin Plantinga and Nicholas Wolterstorff. Notre Dame, IN: University of Notre Dame Press.
- Schellenberg, J. L. 2015. *The Hiddenness Argument: Philosophy's New Challenge to Belief in God*. Oxford: Oxford University Press.
- Scriven, Michael. 1966. *Primary Philosophy*. New York: McGraw-Hill.
- Shalkowski, Scott. 1989. "Atheological Apologetics." *American Philosophical Quarterly* 26(1): 1-17.

- Swinburne, Richard. 2004. *The Existence of God*. 2nd ed. Oxford: Clarendon Press.
- Van Hook, Jay. 1996. "Knowledge, Belief and Reformed Epistemology." In *Philosophy of Religion: Selected Readings*, edited by Michael Peterson. New York: Oxford University Press.
- Wilczewska, Sylwia. 2020. "Agnosticism I: Language, Perspectives and Evidence." *Philosophy Compass* 15(6).

یادداشت‌ها

1. necessary agnosticism
2. testimonial
3. non-testimonial
4. epistemic authority
5. procedural presumption

۶. توضیح دو گونه پیش‌فرض را از مقاله فلو (1972) وام گرفته‌ام.

7. substantive presumption
8. basic
9. self-evident/self-justified
10. symmetrical view
11. asymmetrical view

۱۲. براساس کفایت هر گونه شاهی در پشتیبانی باور (Feldman 2000, 678).

13. cancellation agnosticism
14. Ockham's Razor

۱۵. سادگی یکی از ارزش‌های موسوم به ارزش‌های علمی یا معرفتی (epistemic/scientific values) است که در ادبیات علم به کار می‌روند. این ارزش‌ها از آنجا که معطوف به غایات علمی هستند و در جهت نیل به غرض علم به کار گرفته می‌شوند، در صورت پذیرش کلی آنها، می‌توانند غرض علم را که معمولاً نیل به صدق است، برآورده کنند. بنابراین وقتی در مسائل علمی بین دو یا چند فرضیه یا نظریه مخیر بمانیم و قرائن و شواهد نتوانند یکی را ترجیح دهند یا متعین سازند، آنگاه ارزش‌هایی مثل سادگی به کار می‌آیند. بنابراین آن نظریه یا فرضیه‌ای که ساده یا ساده‌تر باشد، می‌تواند موجه‌تر و به صدق نزدیک‌تر باشد. البته پذیرش این موارد به مثابه ارزش علمی محل مناقشه است و برخی به کلی منکر ارزشمندی چنین مقولاتی در ساحت علم هستند و در نتیجه کارایی‌ای هم برای آنها در مقام تعارض فرضیات و نظریات علمی قائل نیستند. قدرت تبیین‌کنندگی و سازگاری نمونه‌های دیگری از این ارزش‌ها به شمار می‌روند.